

# Heaven Official's Blessing

## نوشته: موشیانگ تونگشیو

مترجم: دختری با ماسک شیشه‌ای

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها اون رو دریافت کنید.

سایت [myanim.es.ir](http://myanim.es.ir)

[@myAnimes](mailto:myAnimes)

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا انتشار و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفا رعایت کنید! خرید این کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!

# Heaven Official's Blessing

## کتاب سوم- مسیر نامحدود

✽ آرک روح جنینی فصلهای ۸۹ تا ۱۰۰

✽ آرک آب سیاه فصلهای ۱۰۱ تا ۱۲۶

✽ آرک کوه تونگلو فصلهای ۱۲۷ تا ۱۸۰

میتونین برای دیدن کارهای بعدی مترجم و  
اطلاع از برنامه ترجمه ها به کانال لوتوس سفید ملحق شید .

[https://t.me/lotus\\_sefid](https://t.me/lotus_sefid)



## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

شیه لیان آه عمیقی کشید و برگشت: «آه، میخوام با کسی حرف بزنم ولی الان دایره ارتباط روحی بارگاه بهشت توی بد وضعیه و منم رمز شفاهی هیچ کدوم از خدایان رو نمیدونم ... اگرم بخوام چیزی به کسی بگم نمیتونم ... فویائو تو رمز شفاهی هیچ کدوم از خدایان رو یادت هست؟ میخوام بهشون خبر بدم که بدونن من اینجام و درخواست کمک کنم!»

او کاملاً عادی به نظر میرسید چهره اش مجاب کننده بود ابرهای غم از روی صورت فویائو ناپدید شدند. او با لحنی آرام گفت: «نمیدونم ... الان همه آسمانها بهم ریخته اس ... همه سرشون شلوغه ... خودت به این موضوع رسیدگی کن!»

بعد هواچنگ از آن طرف گفت: «گاگا، این بچه دو روزه که گرسنه مونده و بدجوری تب داره!»

شیه لیان به آن سمت رفت تا بررسی کند. پیشانی گوذی آنقدر داغ بود که میشد رویش تخم مرغ پخت. در یک آن چپرونک را کشید و با تشر گفت: «تو اینطوری از بچه ها مراقبت میکنی؟!»

چپرونک با آن صورت پر از خون تفی انداخت: «این جد بزرگ که بابای واقعیش نیست!! خیلی دلم براش سوخته که نخوردمش...!! به نفعته الان منو بزاری زمین حالا!»

شیه لیان بیان کرد: «من که فکر میکنم بخاطر تب داشتن طعمشو دوست نداشتم!»

## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

در آن سمت، لان چانگ پس از مدتی تردید بالاخره گفت: «این بچه مریضه؟! چگونه من یه نگاهی بهش بندازم؟!»

بخاطر فروریختن آن کلبه کت و کهنه سراسر بدنش پوشیده از زخم و کبودی بود ولی چون دلش برای آن بچه سوخت به آن سمت خزید. او گودی را در آغوش گرفت و کف دستش را روی سر او نهاد و از بدن سردش برای پایین آوردن دمای بدن گودی استفاده کرد. فویائو درحالیکه شبیح جنین را در دست داشت و او بواسطه یک طلسم شبیه توپ به خود پیچیده بود به آن سمت رفت.

«وقت رفتنه!»

لان چانگ نمیخواست برود ولی پسرش در دست او بود پس هیچ چاره ای نداشت. شیه لیان گفت: «وایسا، فعلا جایی نرین!! فویائو تو میتونی الان با ژنرالت تماس بگیری?!»

فویائو به او نگریست: «تو چی میخوای؟»

شیه لیان جویده جویده گفت: «...در واقع....» پیش از اینکه بتواند حرفش را کامل کند ناگهان دستش را دراز کرد و به سرعت برق دست فویائو را پشت کمرش پیچاند و درحالیکه او را در چنگال مرگبار خود گرفته بود ادامه داد: «در واقع میدونم اون توی دردسر افتاده!»

فویائو به خاطر بی توجهی اجازه داد که گیر بیفتد. حالا هم شوکه بود هم خشمگین...: «تو!! توی حيله گر--!»



## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

« نه نه ... این همش قدرت خود منه ... تو هم میتونی همینطوری واسه من کمین کنی تا ببینی میتونی اینطوری منو گیر بندازی یا نه!»

هواچنگ مودبانه برایش کف زد: « موافقم!»

فویائو از خشم چشمانش را می چرخاند: « خب چرا نمیزاری برم که اینکارو امتحان کنم؟! هاه؟! »

شیه لیان چهره خود را درست کرده و گفت: « دفعه بعدی که وقتش رو داشتی اینکارو بکن ... الان ما یه کارای مهمتری داریم که باید بهشون برسیم ... فویائو میشه کمک کنی ژنرال رو نصیحت کنیم تا برگرده به بارگاه بهشت؟ »

« .... برگرده؟ » صدای خشمگین فویائو آرامتر شد: « گفتنش واسه تو آسونه!! اگه خودت تو این موقعیت بودی سعی میکردی برگردی؟ چی میگفتی اگه بقیه وادارت میکردن برگردی؟ برگرده که محکوم بشه و بهش تهمت اشتباه بزنن؟ برگرده و منتظر مرگ بمونه؟! »

شیه لیان گفت: « عصبانی نشو من جدی گفتم ... نمیخوام بهت طعنه بزنم ولی من و ژنرال تو باهم فرق داریم ... موقعیت اون اینقدرا ناامید کننده نیست که نتونه برگرده .... بدترین کار اینه که فرار کرده! اگه میتونی باهاش تماس بگیری بهش بگو من میتونم کمک کنم تحقیق کنه!! »

فویائو حیرت زده گفت: « تو؟ کمکش کنی تحقیق کنه؟! »

شیه لیان گفت: « آره، من توی تحقیقات تجربه زیادی دارم کلی بررسی کردم تا الان ... بهر حال تجربه م خیلی از اون بیشتره! »

## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

فویائو گفت: «اعلی حضرت، لازمه بهتون یادآوری کنم از وقتی به آسمانها برگشتین شما چند تا افسر آسمانی رو مورد بررسی قرار دادین؟ و چند تای اون افسرها بعد از تحقیقات شما سقوط کردن؟!»

شیه لیان گلوش را صاف کرد و گفت: «این فرق داره!! کلا مشکل به من ارتباطی نداره بعلاوه اگه هیچ گناهی نداشته باشه میتونم کمک کنم بیگناهی رو اثبات کنه.»

فویائو با خشم خندید و حرف او را برید: «کافیه! اینطوری نیست که کسی از کینه ای که بین شما دو تاست خبر نداشته باشه... کمکش کنی تحقیق کنه؟ اصلا شانس بررسی کردن چیزی رو پیدا میکنه؟ اگه میخوای از این موقعیت واسه پایین کشیدن اون و خندیدن بهش استفاده کنی خب بگو... چرا ادا در میاری؟»

با شنیدن این حرف چهره هواچنگ کدرتر شد... بعد لبخندی زد و گفت: «بی خیالش گاگا، این یارو نمیدونه وقتی خوبی رو می بینه چطوری باید بشناسدش واسه چی نفست رو حروم میکنی؟ بعضی آدمها ناسپاس بدنیا اومدن و قلب آدمها رو با ذهن های بسته و بدبختشون اندازه میزنن!! اون بهت اعتماد نداره خب منم وقت ندارم واسه اون تلف کنم... ولش کن بره چون بکنه خودش همه چیو پیدا کنه!»

فویائو به او نگاه کرد و با متلک گفت: «بچه؟!»

هواچنگ نیز نگاهی به او انداخت و با تمسخر گفت: «افسر کوچک؟!»

چهره فویائو وا رفت.

شیه لیان دستش را محکمتر گرفت و با مهربانی گفت: «خب این مسائل همه با هم فرق دارن ... مشکلات شخصی و کاری رو نباید با هم قاطی کنیم ... اینکه من و اون باهم کینه شخصی داریم یه داستانه اینکه اون یه جرمی مرتکب شده باشه یه داستان دیگه!! کسی مثل موچینگ حتی اگه خیلی نادون، حقیر و شکاک و حساس باشه ... اون کلا شخصیت بدی داره، همش حدس میزنه!! هیچ چیز خوبی نمیگه!! دوست داره غر بزنه! مردم رو ناراحت میکنه و خیلیا هم ازش متنفرم و دوستای زیادی هم نداره، چیزای کوچیک هم یادش میمونه ... چیزهای بی اهمیت تا مدتها تو ذهنش هستن....»

« ..... »

شیه لیان یک نفس با چهره ای جدی این حرفها را زد در انتها اینطور نتیجه گیری کرد: «..... ولی من از وقتی بچه بودیم میشناسمش بهر حال اون اصول خودش رو داره!»

« ..... »

شیه لیان ادامه داد: «شاید بره تو فنجون چایی کسی که دوستش نداره تف کنه ولی امکان نداره آب رو واسه آسیب رسوندن به کسای دیگه مسموم کنه!»

« ..... »

هواچنگ با جدیت نظر داد: «واقعا؟ اینم خیلی چندشه!»



## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

فویائو با رگهای ورم کرده گفت: «نه!! اون هیچ وقت تف نمیکنه!»

شیه لیان گفت: «خب ملین میریزه!»<sup>۱</sup>

فویائو دوباره با زور سعی کرد جلوی خودش را بگیرد: «تو ... مجبوری اینطوری

توصیفش کنی؟ الان داری علیه اون حرف میزنی یا به نفعش؟!»

شیه لیان عذرخواهی کرد: «متاسفم نتونستم به مثال های بهتری فکر کنم!»

فویائو کمی تقلا کرد اما نتوانست خودش را نجات بدهد با لحن هشدار آمیزی

گفت: «یه کم پیش داشتی واسه یکی تو بهشت خبرچینی میکردی؟!»

شیه لیان به سنگینی گفت: «هنوز نه!! داشتم حرف میزدم! نگران نباش به

ژنرال آسیب نمیزنم! اگه اون نمیخواد برگرده پس بهتر نیست به من ملحق

بشه که بتونیم باهم کار کنیم؟ اینطوری واسه هر کاری که میخواد بکنه یه

شاهدم داره ... وگرنه نمیتونه گناه خودش رو پاک کنه و همه چی بدتر

میشه...»

بعد ناگهان صدای غرش بلندی از پشت سرش شنید. چپرونک نگاهی به

صورت لان چانگ انداخته و دیوانه شده بود: «هاهاهاهاهاهاهاها، همش

فکر میکردم این کیه؟! این—این بانو جیان لان خودمون نیست؟!»

©ملین که میدونین واسه راه انداختن شکم<sup>1</sup>

## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

لان چانگ، گوذی را در آغوش گرفته و دمای بدنش را پایین می آورد ولی با شنیدن این حرفها بر خود لرزید و چشمانش گرد شدند: «تو کی هستی؟ چطوری که تو هم...»

چپرونک مانند اسب شیهه میکشید و میخندید: «چطوری میدونم؟ خواهش میکنم تو اون موقع ها نزدیک بود منو خاله زاده کوچیک صدا کنی!! چیه؟ انگار همه شب شدن؟ اینور اونور رو نگاه میکنی همه آشنا در میان ... این دنیا عجب جای کوچیک و جالبیه هه هه هه!»

شیه لیان اخم کرد: «چپرونک، بازم دیوونه شدی؟ جیان لان کیه؟»

چپرونک به متلک گفت: «هه، پسر خاله ولیعهد من، تو یا کوری یا ادای احمقا رو در میاری!!! خوب نگاه کن بین این کیه!! بانوی شماره یک شیان له ما- بانو جیان لان! خانواده ش همه تاجر و سیاستمدار بودن یه خانواده با شکوه و با آبرو داشت ... قیافه ش معمولی بود ولی اسمش توی همه مراسم های زیبایی شیان-له بود ... اینقدر مغرور بود که چشماش رو پایین نمی آورد زیر پاشو نگاه کنه ... نه کسی رو میدید نه به کسی اهمیت میداد ... تقریبا نزدیک بود بیاد توی حرم سرا ... و تقریبا نزدیک بود به عنوان معشوقه انتخاب بشه!!»

«چی؟!»

چشمان شیه لیان روی صورت لان چانگ ماندند. در آن زمان شاه و ملکه واقعا قصد داشتند برای او یک معشوقه انتخاب کنند. شماری از دختران زیبا و برازنده را در مراسمی به کاخ احضار کردند تا او ببیند از کدامیک خوشش

## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

خواهد آمد. هرچند شیه لیان جوان با تمام وجودش روی تهذیبگری تمرکز کرده بود. پس از یکبار حضور، مهمانی را ترک کرد و به خودش زحمت نداد نام و چهره های دخترها را بیاد بیاورد. او هیچ چیزی بیاد نداشت.

لان چانگ به فویائو خیره شد ولی فویائو همف کنان گفت: «ژنرال من چیزی در اینباره نگفته!! این زن هم از بازمانده های شیان-له اس پس باید توی گذشته تو رو دیده باشه!»

شیه لیان به سمت هواچنگ چرخید در صورت او نیز هیچ شگفتی دیده نمیشد بنظر نمیرسید چیزی باشد که همین الان آن را فهمیده است. شیه لیان من من کنان رو به لان چانگ گفت: «تو واقعا...»

هرچند لان چانگ با عجله گوشه های خود را گرفت و گریست: «چیزی نگوا با صدای بلند اینو نگوا!! واسه صدا زدن من از اون اسم استفاده نکن!! من... خیلی وقت پیش اسممو عوض کردم!»

شیه لیان ابتدا یکه خورد ولی بعد دستانش را رها کرده و آهی کشید. دختر یکی از خاندان های اشراف گذشته، فاحشه ای در قلمروی اشباح بود. پس باید نامش را تغییر میداد زیرا می ترسید با اسم و رسمش باعث شرم خاندان مرحومش بشود و تا کنون حاضر نبود اقرار کند که همان شخص است.

این زن زمانی از پیروان او بود، شهروند پادشاهی او ... چطور میتواند بخاطرش آه نکشد؟!

## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

بعد ناگهان گرمایی را روی دست خود احساس کرد. وقتی پایین را نگاه کرد هواچنگ را دید .... به او نگاه نمیکرد فقط دستش را نگهداشته بود. هرچند الان به شکل یک بچه کوچک درآمده و دمای بدنش سرد بود ولی وقتی این دست کوچک و سرد دست او را گرفت انگار گرمایی آتشین میساخت.

چیروننگ که اصلا رحم و مروت نداشت نج نج کنان گفت: « کی فکرشو میکرد بانو جیان لان کسی که قدیما اون شکلی بود الان یه عجوزه زشت و پیر بشه؟ قبلا فکر نمیکردم خیلی خوشگل باشی ولی الان که چشمام تیز تره می بینم همچین مالی هم نیستی .... میخوام بدونم بابای این بچه ای که پس انداختی کیه؟! »

حرفهایش سراسر زشتی بودند. رنگ از صورت جیان لان پرید. چیروننگ ادامه داد: « خاله زاده ولیعهد که نیست؟! نه نه ، پسرخاله من احتمالا حتی نمیتونه راست کنه ... برای همین اینهمه سال تونسته وانمود کنه یه مرد پاکدامنه که تو نخ زنا نیست ... عجب متقلبی!! اون چطور میتونه یه پسر داشته باشه؟! اوه- اوه چطوری یادم رفته آخه؟ بعد سقوط شیان له، بانوی من رو فروخته بودن به یه جایی؟؟؟! فکر کنم این تخم یه رذل یونگانی باشه! »

شیه لیان که دیگر نمیتوانست این حرفها را تحمل کند میخواست دهانش را ببندد اما جیان لان از او سریعتر حرکت کرد و و محکم چیروننگ را زد» این آشغالاجیه نشخوار میکنی؟! «

## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

بینی چپرونک بخاطر آن سیلی خون آمد اما نگاهش کرد و گفت: «تو نه شرور حساب میشی و نه تهدیدی هستی... چطور به خودت جرات دادی منو بزنی؟ تو هیچ کسی نیستی ولی منو که یه شیطان برتر شدم میزنی؟!»

جیان لان به صورت او تف انداخت بعد گردنش را گرفته و فشار میداد همزمان دو بار دیگر هم به او سیلی زد: «تو که برتر هستی! فقط بلدی لاف بزنی!! خیال کردی کی هستی؟ خیال کردی اینقدر ارزش داری که با اون سه شاه اعظم مقایسه بشی؟ اصلا چی داری که پزشو بدی؟ پوست کلفت رو؟ معلومه که جرات دارم بزنت!«

حرفهایش مانند چاقو در تن چپرونک فرو میرفتند. چپرونک هم ناامید شده و درحالیکه به اطراف تف میپراکند فریاد کشید: «هرزه فاسد این چنگالاتو ببر اونورا!! این جد بزرگ فکر میکنه تو کثیفی!! عوووق عوووق هوووووق!«

آندو درحال جنگ بودند اما این جیان لان بود که چپرونک را زیر باد کتک گرفته بود. چپرونک با رویه بسته شده و نمیتوانست تکان بخورد. زوزه کشان گفت: «شیه لیان!! چیه- این دفعه جلوی این جنگ رو نمیگیری؟! اون قلب مقدست کجا رفته!«

شیه لیان با یک دست فویائو را گرفته بود. سرش را پایین آورده و با هواچنگ حرف میزد و وانمود میکرد فریادهای چپرونک را نمیشنود. جیان لان لگدی به چپرونک زد و با چشمانی کاسه خون و خمشگین گفت: «حتی اگر این

## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

بانوی گذشته رو یه مشت ارازل لمس کرده باشن بازم هیچ وقت نمیزارم انگشت کرمی مثل تو بهم بخوره! موجودی مثل تو که هیچ کسی نمیخوادش! آشغال!!! خیال کردی خودت خیلی خوبی که به بقیه میگی ارازل؟ کی رو عامی حساب کردی؟!»

چیرونک با خشم گفت: «کسی منو نمیخواد؟ من؟ آشغال؟ دختر گستاخی که تا مغز و استخون فاسد شده اینا رو به من میگه؟؟ غیر از آدمایی مثل تو کیا ارازل و عوام هستن؟ وایسا... اون سنگو بنداز پایین!»

همچنان که آنها می جنگیدند صدای غرشی از آسمان برخاست. همه همزمان بالا را نگاه کردند. فویائو گفت: «مگه نگفتی که بهشون چیزی نگفتی و فقط حرف میزدین؟!»

هواچنگ همف کنان اخم کرد: «مهمون ناخونده اومد!»

یک انفجار مهیب در آسمان شب رخ داد همه بخاطر رعد نورانی ناگهانی چشمانشان را بستند. وقتی چشمهایشان را باز کردند در فاصله ای نه چندان دورتر از آنها یک افسر آسمانی قد بلند سیاهپوش ایستاده بود. کمان بلندی روی کمرش بود و با قدمهایی سریع به آنها نزدیک میشد: «اعلی حضرت!»

شیه لیان آستینش را پایین آورد و هواچنگ را پشت سر خود پنهان کرد: «فنگشین، تو چرا اومدی؟!»

فنگشین با سرعت راه میرفت: «یهو دیگه جواب نداری... خب منم جستجو کردم و از طریق انرژی های معنوی مواج پیدات کردم.» سپس چینی به



## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

ابروهایش انداخت: « اینجا چه خبره؟! چه اوضاع ریخت و پاشی!! به چیزی برخورد کردی؟! »

شیه لیان میخواست جواب فنگشین را بدهد که متوجه فویائوی اسیر در دستانش شد همینطور هواچنگ که پشت سرش بود. این منظره آنقدر خارج از تصوراتش بود که نمیدانست چطور باید واکنش نشان دهد.

«چی....؟» او به هواچنگ اشاره کرد و پرسید: « جریان این بچه چیه؟! »

شیه لیان خندید و گفت: « خوشگله نه؟! »

فنگشین به او خیره شده و هواچنگ را تماشا میکرد که حالت چهره اش اصلا شباهتی به شیه لیان نداشت. با تردید پرسید: «.....خوشگله؟ ولی چرا من حس میکنم خیلی شبیه....»

شیه لیان به آسانی گفت: « شبیه پسر منه درسته؟! »

فنگشین با شوک گفت: « تو کی پسر دار شدی؟؟؟! »

شیه لیان لبخند زد: « هنوز ندارم که ... فقط فکر میکنم اگه یه روزی پسر دار بشم همینقدر کیوت و بامزه میشه نه؟! »

هواچنگ دستش را گرفت و لبخند زد: « درسته! »

فنگشین: « ..... »

فویائو: « ..... »

شیه لیان گفت: « هاهاهاه...عه؟ بانو لان چانگ فرار نکنین! »

## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

فنگشین چرخید و سایه زنی را دید که از روی چپروننگ رد میشد و با سرعت می گریخت. بدون ذره ای تردید تیری انداخت و پاهای اون را قفل کرد. ناگهان شبخ جنین انگار احساس کرد مادرش در خطر است. با وجود اینکه شبیه یک توپ با یک طلسم در دست فویائو بسته شده بود. شروع به لرزیدن کرد، طلسم را ترکاند و جیغ کشان به سمت فنگشین یورش برد.

جیان لان که مانند مرغ سرکنده میخواست فرار کند وقتی صدایش را شنید پسرش را یادش آمد که هنوز در دست آنها بود. او برگشت و با ناله گفت: «سووسوو!»

این اولین بار بود که شیه لیان نام شبخ جنین را میشنید. پس نامش سوو سوو بود. هدف تیر فنگشین نیز تغییر کرد و آن جنین سفید را هدف گرفت. هرچند فقط صدای جوییدن شنیده میشد. شبخ جنین دو بار در هوا جست زد و روی درختی در همان حوالی پرید. تیر را با دندانهایش گاز گرفت و به همه اجازه داد تا شکل واقعیش را برای لحظه ای ببینند.

جدای از اینکه او را جنین میگفتند بیشتر شبیه یک هیولای از ریخت افتاده کوچک بود. پوستش سفید و رنگ پریده بود انگار رویش پودر پاشیده بودند چشمانش به شکل عجیبی درشت بودند و نور درخشانی از آنها ساطع میشد در روی سرش چند رشته مو بود که به زردی میزدند. با دو ردیف دندان تیز تیر فنگشین را می جویید. آنقدر آن را گاز گرفت تا تیر دو تکه شد و سر تیر را تف کرد و کنار چکمه های فنگشین انداخت. بعد زبان سرخ درازش را بیرون آورده و شبیه یک مار عصبانیتش را نشان میداد.

## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

فنگشین بدون هیچ حرفی تیر دیگری برداشت و او را هدف گرفت. شبیح چنین شبیه یک مارمولک می خزید و از درخت پایین می آمد. واقعا فرزند بود پس عجیب نبود که فویائو نمیتوانست به آسانی آن را بگیرد.

جیان لانگ با ناله گفت: «باهاش ننگ!! فرار کن!!!!»

فقط والدین خونی میتوانستند نگران چنین هیولای نفرت انگیزی باشند. فنگشین روی او متمرکز بود زه کمان را کشید و تیر را رها کرد. تیر به پای او برخورد کرد و شبیح جیغ کشید. دیگر نمیتوانست بخزد. جیان لان با سرعت به آن سمت رفت تا تیر را از پایش بکشد اما بدلیل اینکه رتبه اش شدیداً پایین بود وقتی دستش پره‌های تیر را لمس کرد به عقب پرتاب شد.

جرقه‌هایی هم برخاست او چند قدم به عقب انداخته شد ولی باز برگشت و با وجود فوران جرقه‌ها به تلاش ادامه داد. فنگشین کمانش را برداشت و به او نزدیک شد: «خیلی خب، وقتشه برگردی....اینقدر کار ما رو زیاد نک.....جیان لان؟!»

جیان لان که دوباره به عقب پرت شده بود. وقتی صدایش را شنید بر خورد لرزید. از حرکت ایستاد و چرخید. هرچند فنگشین او را به عقب کشید و دوباره پرسید: «جیان لان؟!»

شیه لیان که میتواند دردسر را احساس کند پرسید: «چه خبر شده؟!»  
جیان لان درحالیکه سرش پایین بود من من کنان گفت: «اشتباهی گرفتی!»

## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

فنگشین با صدای بلند گفت: «داری چی میگی؟ چطور میتونم تو رو اشتباه بگیرم؟ تو الان خیلی فرق کردی ولی من الانم نمیتونم...»

حرفهایش در گلوش گیر کردند. زیرا قبلا وقتی جیان لان هنوز لان چانگ بود و صورتش را با آن آرایش سنگین پوشانده بود و شبیه یک فاحشه به نظر می آمد و فنگشین نتوانست او را بشناسد. چاره ای نبود بهر حال فنگشین هنوز مانند گذشته بود اما جیان لان حقیقتا تغییر شکل داده بود.

ظاهر... آرایش... رفتار... گفتار... رتبه اش ... حتی اگر پدر و مادر واقعیش جلوش می ایستادند نمیتوانستند دخترشان را بشناسند. فنگشین با حیرت گفت: «این تویی...؟! واقعا خودتی!! حتما تو هستی!! من فکر میکردم ازدواج کردی و زندگی خوبی داری!! چطوری تو ... چطوری این شکلی شدی...»  
با شنیدن این حرفها، ناگهان جیان لان چرخید و او را هل داد و با فحش گفت: «توی مادر به خطا!»

بخاطر ضربه او فنگشین چند قدمی به عقب رفت و نتوانست حرف بزند، جیان لان هنوز او را هل میداد به سینه اش فشار می آورد و بیشتر او را به عقب میراند و همزمان جیغ میکشید: «من اون عجوزه نیستم حرف آدم حالت نمیشه؟! احمقی چیزی هستی؟ این چرت و پرتا چیه میگی- این تویی...؟! واقعا خودتی!! حتما تو هستی!! — نمیتونی وانمود کنی منو نمیشناسی؟ نمیتونی اینکارو بکنی؟ ارباب بزرگ، لطفا! خواهش میکنم یه ذره آبرو برای من بزار! باشه؟ باشه!»

## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

با این طرز رفتار هیچ فرقی با پتیاره های خیابانی نداشت. احتمالا او خیلی با جیان لانی که فنگشین در خاطراتش میشناخت فرق داشت. فنگشین با حیرت نگاهش میکرد و نمیتوانست حرف بزند. شیه لیان هم همینطور بود. چپرونک شدیداً خوشحال بود روی زمین غلت میزد و با صدای بلند می خندید: «هاهاهاها اوها!! خدای من!! پسرخاله ولیعهدم! می بینی چه اتفاقی افتاده؟ وفادارترین سگت رو می بینی دیوٹی تو رو کرده!!»<sup>۲</sup>

جیان لان چندباری با لگد چپرونک را کوبید: «سگ! سگ! تو یه سگ کثیفی!!»

جیان لان یک زمانی بار سنگین اهداف خانواده اش را به دوش کشیده بود ولی او هیچ وقت وارد حرمسرا نشد و عنوان معشوقه نگرفت. پس خوشحالی چپرونک اساساً بی معنی بود. هرچند شیه لیان نمیدانست دیگر باید چه بگوید. او هرگز تصورش را نمیکرد فنگشین که هر چه میکرد نمیتوانست با زنها حرف بزند در واقع .....

بعد شبج جنین تیر را که روی زمین میخس کرده بود جوید و یکبار دیگر به سمت فنگشین حمله برد. در یک لحظه بی توجهی فنگشین اجازه داد دستش را گاز بگیرد. خون مانند فواره از دست او میریخت. فنگشین همیشه از دست راستش استفاده میکرد به عنوان یک خدای جنگ، آسیب دیدن دستی که

تو عمرم اینقدر حرف مفت ترجمه نکردم... چپرونک میخواد اینطوری به شیه لیان توهین کنه بگه دوستت با معشوقه تو بوده!!!<sup>۲</sup>

## فصل ۱۴۰- زبان تند، دندان تیز- باد بلعنده و تیرهای از هم گسسته

همیشه از آن استفاده میکرد چیزی نبود فنگشین دست چپش را بالا آورد تا او را بزند.

جیان لان نالید و گفت: «نزنش!»

دست فنگشین در هوا متوقف ماند. ناگهان در همان لحظه فکری ترسناک بوجود آمد. فقط او نبود ....

همه حاضران در صحنه به یک چیز فکر میکردند: فنگشین اجازه داد شبخ چنین مانند یک پیرانیا<sup>۳</sup> دستش را بجود و خودش به جیان لان نگاه میکرد.

---

برای آشنایی با پیرانیا این لینک رو بزنین<sup>۳</sup>

[https://www.google.com/search?q=piranha%E2%80%8C&rlz=1C1GCEA\\_enIR923IR923&sxsrf=ALeKk02R7viKPZA\\_M7otVdj7O3MTgGAXcg:1609307213073&source=lnms&tbm=isch&sa=X&ved=2ahUKEwjQ25PGgPXtAhWDo\\_nEKHbDNB1QQ\\_AUoAXoECBIQAw&biw=1360&bih=625](https://www.google.com/search?q=piranha%E2%80%8C&rlz=1C1GCEA_enIR923IR923&sxsrf=ALeKk02R7viKPZA_M7otVdj7O3MTgGAXcg:1609307213073&source=lnms&tbm=isch&sa=X&ved=2ahUKEwjQ25PGgPXtAhWDo_nEKHbDNB1QQ_AUoAXoECBIQAw&biw=1360&bih=625)